گزارش یک

فلسفه سیاسی و «لئو اشتراوس»

سعید توکلی‌پارسان

لئو اشـتراوس (۱۹۷۳-۱۸۹۹)، فیلسـوف یهودی‌تبـار و آلمانی‌الاصل آمریکایی، را چهره مرکزی در احیای تحقیق در فلسفه سیاسی دانسته‌اند.[1] در مدرنیته، به‌نظر اشـتراوس، ایدئولوژی جایگزین فلسـفه سیاسی شده: «استحاله فلسفه به ایدئولوژی روشن‌تر از همه در این واقعیت خود را آشکار می‌کند که، هم در تحقیق و هم در آموزش، فلسفه سیاسی جایش را به تاریخ فلسفه سیاسی داده... [که] به این معناست که به جای دکترینی که مدعی حقیقی‌بودن است، به برشـماری و برداشت اشتباهاتی کم‌وبیش درخشان پرداخته شـود.»[2] فلسفه سیاسی اما چیسـت؟ آیا درک این معنا در زمانه چیرگی ایدئولوژی امکان‌پذیر است؟ دلیلی بر امتناع این امر وجود ندارد، و اغراق نیست اگر بگوییم کارهای اشتراوس، از جمله تالیف ۱۵عنوان کتاب و نوشتن بیش از ۸۰مقاله، معطوف به این هدف بوده است.

برتراند راسـل، در «تاریخ فلسفه غربی» (۱۹۴۶)، مسایل فلسفه را به دو بخش بسیار متفاوت تقسیم می‌کند.[3] بخش اول شامل مسایلی است که «در معرض [سـنجش از طریق] روش‌هایی قرار دارند که مورد پذیرش عمومی اسـت»، به عنوان مثال، او مساله «کلی‌ها» (the Universals)، یا بحث در «برهان وجودی» (the Ontological Argument) را ذکر می‌کند. او با خوشـبینی اظهار می‌کند که: «در دوران اخیر، اگرچه نتیجه قطعی حاصل نشده، [اما] تکنیک جدیدی به دست آمده که بسیاری از مسایل حاشیه‌ای [به کمک آن] حل شـده اسـت. امید به اینکه منطق‌دانـان در طی زمانی نه‌چندان طولانی به توافقی قطعی در این‌باره دست پیدا کنند، غیرمنطقی و دور از انتظار نیست.» (همان، ص۱۱۶) عقاید مخالف در پاسخ به این مسایل، به نظر راسل، «مبتنی بر ملاحظات فنی است و ربطی به نظام اجتماعی ندارد.» (ص ۱۱۷) دسته دوم مسایل به‌نظر او مسایلی است که «مورد توجه شورانگیز افراد زیادی اسـت، پرسش‌هایی که شواهد محکمی در تایید هیچ‌یک از دو جهت مقابل وجود ندارد.» برکنارماندن از این مناقشه‌ها ممکن نیست: «وقتی که جنگی در می‌گیرد یا باید از کشور خود حمایت کنیم، یا آنکه خود را در معرض تقابل‌های ناخوشایندی با دوستان خود و مقامات کشور قرار دهیم. در بسیاری از موارد، راه میانه‌ای بین موافقت یا مخالفت با دین رسمی وجود ندارد... تردید و برکنارماندن از بسیاری از مطالبی که خردِ محض در موردشان ساکت است امکان ندارد. یک فلسفه، در معنایی بسیار رایج، مجموعه‌ای است ارگانیک از چنین جهت‌گیری‌هایی که ورای عقل است. در مورد فلسفه در چنین معنایی است که مواضع [ماتریالیستی] مارکس درست است. اما حتی در این معنا نیز فلسـفه متاثر از علت‌های اجتماعی دیگری، علاوه بر علل اقتصادی [یا مادی] است. به‌خصوص جنگ نقش مهمی در علیت تاریخی دارد و پیروزی در جنگ همیشه نصیب طرفی نمی‌شود که از منابع [مادی و] اقتصادی بیشتری برخوردار است.» (صص۱۱۸-۱۱۷)

اگر فیلسوفی نظیر راسـل، که به صراحت ضدالهیات است، از ضرورت موضع‌گیری در موضوعاتی سـخن می‌گوید که «خرد محض در موردشان ساکت است»؛ و اگر همو، ضمن تایید ماتریالیسم تاریخی مارکس، می‌گوید که «فلسفه متاثر از علت‌های اجتماعی دیگری علاوه بر علل اقتصادی است»؛ و اگر نمی‌توان به مهم‌ترین مسـایل، مسایلی نظیر حقانیت دین رسمی، یا عدالت نظام سیاسـی و قوانین موضوعه کشـور، یا مساله ورود در جنگ، از طریق روش‌هایی که «مورد پذیرش عمومی اسـت» پاسخ عقلایی داد، پس با قاطعیت می‌شـود گفت که مدرنیته، یا «فلسفه علمی»، یعنی عالی‌ترین محصول جنبش روشنگری، در تحقق مهم‌ترین وعده‌اش، یعنی درمان دردها و رنج‌های کهن جامعه انسـانی، اگر که نه ناموفق، دسـت‌کم دچار بحران است؛ کشتارهای جمعی نظام‌های سیاسـی تامگرا در دوران معاصر بسیار مصیبت‌بارتر از خشونت‌های همه کشورگشایی‌های کهن بوده و هست.

و به علاوه، آیا می‌شود بدون توجه به نتایج بخش تحلیلی فلسفه، یعنی آن بخشی که به گفته راسـل با مسایل «فنی» سروکار دارد، مسایل بخش اجتماعی و سیاسی را صورت‌بندی کرد؟ و در فلسفه، به منزله تحقیق در کل (the Whole)، می‌شود آیا اصولا، مثل دیسیپلین‌های محدود علمی، خط تمایزهایی چنین بارز و قطعی ترسیم کرد؟

بروز این تردیدها نسـبت به عقل علمی مدرن، یا به تعبیر هگل، فلسفه و تاریخ «علمی»، یا «دسـتگاه دانش»[4]، زمینه‌سـاز آن حرکتی اسـت که از آن به «احیای فلسـفه سیاسـی» تعبیر شده، و آثار لئو اشـتراوس در کانون آن قـرار می‌گیرد. «فلسـفه سیاسـی» (Political Philosophy)، به‌نظر اشـتراوس، فلسفه به معنای وسیع کلمه اسـت، برخلاف «فلسفه سیاست» (philosophy of politics) که همان تئوری سیاسـت (The Theory of Politics) است، و کارش تحقیق در مبادی و ساختمان نظریه‌های سیاسی است.[5] فلسفه سیاسی در این معنا اعم از «اپیستمولوژی»، یا «معرفت‌شناسی» یا به تعبیر راسـل، آن بخشی از فلسفه است که تخصصی و، به اصطلاح او،

«فنی» است؛ و، همچنین، اعم از «متافیزیک»، یعنی پرسش از «ماهیت موجود بماهوی موجود» اسـت. در فلسـفه، یعنی «العلمُ بحقایق‌الاشیاء بقدر الطاقة البشـریه»، به ضرورت پای بشر در میان اسـت؛ به عبارت دیگر: فلسفه، در وسـیع‌ترین معنای آن، فلسفه سیاسی است. فلسفه، یعنی فلسفه سیاسی، تحقیق در حقیقت جهان (the Whole = کل) است از منظر انسانی.

بنابراین اولینِ فیلسـوفان، سقراط (۴۶۹-۳۹۹ پ. م.)، بنیانگذار فلسفه سیاسی شمرده می‌شود. سقراط، شهروند کهنسال و خوش‌سابقه و خوشنام آتن، در دموکراسی آتن، محاکمه و محکوم به مرگ شد. اتهام او، نه مجرمانه، بلکه اتهامی سیاسی بود، و حکم به محکومیت او نیز نه براساس موازین عدالت و قانون، بلکه براساس اکثریت ناچیز آرای هیات داوران صادر شد، و حکمی سیاسی بود. تولد و مرگ رویدادهایی طبیعی است، و بنابراین حکم سیاسی دادگاهی سیاسـی درباره مرگ و زندگی نشانه اراده‌ای است که می‌خواهد سیاست، یعنی مصلحت‌جویی مبتنی بر آرای اکثریت جامعه سیاسی را بر طبیعت حاکم کند. پاسخ سقراط، در نظر و در عمل، به این کنش سیاسی، از سوی لئو اشتراوس، اینطور تبیین شده است: «برای گریز از مرگ در آتن، می‌شد به کِرِت (Crete) گریخت و در کرت زندگی کرد. سقراط اما مرگ در آتن را برگزید. سقراط ترجیح داد که جان خود را به منظور حفظ فلسفه در آتن، فدا بکند، تا آنکه جان خود را، به منظور تاسیس فلسفه در کرت، حفظ نماید. اگر خطراتی که آینده فلسفه را در آتن تهدید می‌کرد کمتر می‌بود، شـاید که او گزینه فرار به کرت را اختیار می‌کرد. این تصمیم او تصمیمی سیاسی، در عالی‌ترین ترازها، بود، نه تصمیمی که عبارت باشد از درج صِرف موضوع مورد مناقشه، در ذیل یک قاعده کلی بسیط و تغییرناپذیر.»[6]

در فلسفه سیاسی، به این بیان، حقیقتِ کار و کنشِ سیاسی، به منزله مظهر خردورزی، یعنی وحدت قاعده کلی و مصداق جزیی، یگانگی حقیقت ثابـت جاودانـی و لحظه گذرا و ناپایدار، یا بـه عبارتی، وحدت نظر و عمل، معنا شده، و میانه‌روی (اعتدال، moderateness)، به منزله آموزه فلسفه سیاسی، و بشارت فلسفه به‌طور کلی، قلمداد می‌شود.

لئو اشتراوس، و نسبت دین و فلسفه

اشتراوس از تقابل بنیادی دین و فلسفه کرارا سخن گفته است، از تقابل شـهر آتن، زادگاه فلسفه، فلسفه‌ای که در وهله اول فلسفه سیاسی است، و شهر قدس (بیت‌المقدس)، که اشتراوس آن را «شهر درستکاری، شهر ایمانی» (the city of righteousness, the faithful city)[7] می‌خوانـد. این تقابل، به نظر او، در کانون تنشی قرار دارد که «بی‌شک فلسفی است، بی‌آنکه یونانی باشد»، یعنی: فلسفه مدرن[8]. مدرنیته به تفکیک بنیادی قلمرو عقل، یعنی عقل سیاسی، از یکسو، و ایمان دینی از سوی دیگر قایل است. ظاهرا مدرنیته، برخلاف فلسفه کلاسیک، که تقلیل‌گراست و می‌خواهد همه امور را به یک اصل نخستین فروبکاهد، مشکلی با وجود دو قلمرو بنیادی کاملا متمایز و منفک از یکدیگر ندارد. فلسفه سیاسی مدرن، با ایمان به پیام وحی، «مـدارا» می‌کند. این مدارا نه مبتنی بر خرد فلسـفی، بلکه بنا به مصلحت وقت، یعنی مصلحت سیاسی، یا به تعبیر کانت، «منطق خرد عملی»، صورت می‌گیرد. این بیان شـاید که توصیف مفیدی باشـد در پاسخ به پرسش از ماهیت مدرنیته، یا فلسفه مدرن؛ فلسفه اما نمی‌شاید که به «توصیف» قناعت بکند، زیرا فلسفه دوستدار حقیقت است؛ پرسش اصلی، از منظر فلسفه، نه ماهیت مدرنیته، بلکه حقیقت آن اسـت: آیا فلسـفه مدرن، یا آنچه که در فلسفه مدرن ثابت می‌شود، حقیقت دارد؟ به عبارت دیگر: اگر اصل نخستین در فلسفه مدرن تفکیک قطعی و بنیادی دین و فلسفه سیاسی است، آیا این اصل یک حکم صادق است؟

به علاوه، آیا می‌شـود مثل اشـتراوس از یک طرف گفت که «مدرنیته به‌طور قطع فلسـفی اسـت»، و درعین حال مدعی شد که (حکم:) «دین و فلسفه، به‌طور بنیادی، در تقابل هستند؟» عبارت «دین و فلسفه به‌طور بنیادی در تقابل هسـتند» یک حکم ایجابی اسـت، و باید ثابت بشود. با اثبات این حکم اسـت که فلسفه مدرن می‌تواند خود را ثابت بکند. فلسفه اما، اگر که ثابت‌شدنی باشد، دیگر نه فلسفه بلکه علم است؛ و بی‌شک اشتراوس، به‌عنوان مدافع ثابت‌قدم فلسفه، قصد اثبات علم، و انکار فلسفه را ندارد.

پیچیدگی موضع اشـتراوس به خصوص وقتی بیشـتر می‌شود که در این‌باره از او می‌خوانیم که:

«کدام یک برحق اسـت... آتن یا قدس؟ نبایـد آیا قبول کنیم که خرد انسانی از رفع این منازعه عاجز است؟ و هر پاسخی [ناگزیر] مبتنی بر کنشی ایمانی است؟ [و] این آیا عبارت از شکست کامل و قطعی آتن نیست؟ زیرا فلسفه، اگر بر ایمان بنیاد بشود، دیگر فلسفه نیست.»[9] اگر «فلسفه اگر بر ایمان بنیاد بشود، دیگر فلسفه نیست»، و اگر «هر پاسخی مبتنی بر کنشی ایمانی اسـت»، پس فلسـفه، برای آنکه «فلسفه» باقی بماند، یعنی بدل به «علم» یا «دین» نشود، ناگزیر باید از «پاسخ»، یعنی اثبات هر پاسخی، امتناع کرده، به «پرسـش»، یعنی نقد اثبات‌گری‌ها، ادامه بدهد. این کار البته خود در حکم اختیار یک موضع (position) اسـت، موضع پرسـش‌گرانه (zethetic)، یعنی موضعی که هر موضعی را مورد سوال قرار می‌دهد، حتی و به‌خصوص، موضع خود فلسفه را. این موضع با موضع انکار مطلق، یعنی «نیهیلیسم»، فرق دارد. بی‌شک عنصری از خوش‌بینی ایمانی به وجود حقیقت در فلسفه هست. فلسفه شاید که راه میانه‌ای باشد میان، از یک طرف، ایمان مطلق و تسلیم کور، و از طرف دیگر، انکار مطلق و خودپسـندانه. فیلسوف نه رهبر دینی و سیاسی است، نه پیر خانقاه؛ او نه بالی برای پرواز دارد و نه بر اسبی تیزپا سوار است. او پیاده در کنار دیگران راه می‌رود، و می‌داند که خاستگاه فلسفه جامعه سیاسی است، اما سودای پرواز و رسیدن دارد.

پی‌نوشت‌ها:

1-The Cambridge Companion to Leo Strauss, Steven .B. Smith (ed.) , Cambridge, 2009, p. 1

2-Leo Strauss (1964): The City and Man, Cambridge, .1978, pp. 6-8

۳- بنگرید به: برتراند راسل، فلسفه تحلیل منطقی، انتشارات روشن، تهران ۱۳۸۷، صص. ۱۱۷-۱۱۸.

۴- «پدیدارشناسـی روح» هگل بخش اول کتابی است که عنوان اصلی آن «دستگاه دانش» (System des Wissenschaft) است.

۵- عیـن همین تمایز را می‌شـود میان فلسـفه علمـی (Scientific Philosophy) و فلسـفه علم (philosophy of science) قایل شـد. خلط میان «فلسـفه سیاسی» و «فلسفه سیاسـت»، به خصوص در ترجمه کارهای اشـتراوس، موجب بدفهمی جدی مطالب او می‌شـود. برای مثال، در ترجمه به فارسـی کتـاب The City and Man در پاراگرافی واحد (پاراگراف اول از صفحه ۱۸، که پاراگراف سوم از مقدمه نویسنده است) هم از «فلسفه سیاسی» و هم از «فلسفه سیاست» به عنوان معادل فارسی Political Philosophy استفاده شده (بنگرید: اشتراوس لئو، شهر و انسان، ترجمه رسـول نمازی، تهران، نشر آگه، ۱۳۹۲). اشتراوس در مقاله مهم «فلسفه به منزله علم دقیق و فلسفه سیاسـی» (۱۹۷۱: Philosophy as Rigorous Science and Political Philosophy) می‌نویسـد: «وقتـی که پسرکی بیش نبودم، هوسرل برای من، که در آن موقع از هواداران مساله‌دار و دودل مکتـب نوکانتی‌گرایی ماربـورگ (the Marburg School of neo-Kantianism) بودم، ویژگی کارهای خود را، با عبارت‌هایی نزدیک به این، توضیح داد که: «مکتب ماربورگ از بام شروع می‌کند، در حالی که من از شالوده‌ها آغاز می‌کنم.»

6-Leo Strauss (1959) , What Is Political Philosophy?, .Chicago, 1988, p. 33

۷-لئواشتراوس، تاریخ فلسفهٔ سیاسی، ص. ۲۹۶.

۸-همانجا: ۲۹۷.

۹-همانجا: ۲۹۷.

تازه‌های نشر هرمس

متألهان دنیای جدید

فرشاد کوشا

مجموعه «پدیدآورندگان الاهیات جدید» مشـتمل بر چندین مجلد اسـت که قبلا در دهه ۱۳۷۰ توسط نشر گروس چاپ شده بود و اینک در نوبت چاپ جدید توسـط نشر هرمس وارد بازار نشر شـده اسـت. در هر مجلد از این مجموعه به چهره‌های تاثیرگذار الاهیات در سـه بخش «زندگی»، «افکار» و «اهمیت» پرداخته شده است. «گابریل مارسل» نوشته سم کین با ترجمه مصطفی ملکیان و «پل تیلیش» نوشته جان هی وود توماس با ترجمه فروزان راسخی، «فریدریش شلایرماخر» نوشته استیون سایکس با ترجمه منوچهر صانعی درهبیدی، «رودلف بولتمان» نوشته «ایان هندرسن» با ترجمه محمدسعید حنایی‌کاشانی و «لودویگ ویتگنشتاین» نوشته ویلیام دانالد هادسون با ترجمه مصطفی ملکیان و «مارتین هایدگر» نوشته جان مک‌کواری از جمله مجلدات چاپ‌شده این مجموعه هستند.

در کتـاب گابریل مارسـل علل بی‌قراری انسـان جدید مطرح می‌شود. علل اصلی بی‌قراری به گمان او روحیه انتزاع و تملک است که با هم ارتباط ظریفی دارند. فلسفه باید همگان را از خلط این دو نـوع تفکر بازدارد. بخش بعدی حاوی رویکردهای عینی و ملموس از طریق عشـق، ایمان، وفا و امید به راز هستی برای فهم آن است و نشان می‌دهد جز با مشـارکت در راز هستی نمی‌توان هستی را فهـم کرد و به زندگی آدمی معنا بخشـید. فقدان معنای وجودی، مظاهر اجتماعی بی‌قراری، ماهیت تفکر، اندیشه اولیه و حوزه امور مسـاله‌انگیز، اندیشه ثانویه، رویکردهای محسوس و ملموس به راز هستی، عشق واقعیت اساسی وجودشناختی، آمادگی، وفا، ایمان و امید مسایلی هستند که در بخش افکار گابریل مارسل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در پایان کتاب موضع گابریل مارسـل در برابر برخی انتقادات آمده و اهمیـت آرای او برای تدوین نوعی الاهیات جدید در جهان مدرن ذکر شده است. در همان حال که بیشتر فیلسوفان اگزیستانسیالیست قاره اروپا بر تصمیم فردی و عصیان شجاعانه بر ضد دنیایی پوچ پای می‌فشردند، مارسل به آرامی تاکید می‌کند که مشارکت، برای زندگی اصیل، بیش از آزادی انزواجویانه ضرورت دارد و از این‌رو فلسفه باید با ما آغاز شود نه من. در سنت فلسفه قدیم، مارسل حال‌وهوای همیشگی فلسفه را حیرت می‌بیند و نه چنان‌که بیشتر فیلسوفان جدید اعتقاد دارند، شک یا معما. بسیاری در تفکر مارسل روشی یافته‌اند برای کندوکاو در تجربه‌ای که ایمان، امید و عشق را در زمانه‌ای که خوره شک و تردید به جان باور و ایمان افتاده برای همه امکان‌پذیر کرده اسـت. فلسفه مارسل برای مسیحیان و غیرمسـیحیان به یکسان مدخلی است به تجربه‌ای ژرف که از دل آن زندگی پرنشـاط برمی‌جوشـد. در کتاب پل تیلیش دو ملاک صوری برای هر الاهیاتی توضیح داده شده است. اولی این است که فقط آن گزاره‌هایی الاهیاتی‌اند که تا آنجا به متعلقشان می‌پردازند که می‌توانند مربوط به دلبستگی فرجامین ما شوند. دومین ملاک صوری هر الاهیاتی این اسـت که تنها آن بیاناتی الاهیاتی‌اند که تا آنجا به متعلقشان می‌پردازند که با مساله بودن یا نبودن ما سروکار دارد. معیار الاهیات به بهترین وجه بیان شـده است: «وجود جدید در عیسـی، به‌عنوان مسـیح، به‌عنوان وجود دلبستگی فرجامین ما.» بنابراین آشکار است که تیلیش نمی‌خواهد با الاهیات طبیعی آغاز کند. درواقع او می‌خواهد به‌جای تمایز سـنتی میان الاهیات طبیعی و وحیانی، عنصر فلسـفی موجود در الاهیات طبیعی را در سـاختار خود نظام ادغام کند و از آن به‌عنوان ماده‌ای استفاده کند که مسـایل از دل آن پدید می‌آیند. ریشه‌های آزاداندیشانه، روش الاهیات، انکشـاف الاهی، اندیشه درباره خدا، تجسد، کفاره، هبوط، کلیسا و شـعایر دینی، ملکوت خدا و تاریخ از موارد مطرح‌شده در معرفی تفکر تیلیش هستند. الاهیات تیلیش ریشه‌نگر است. به این معنا که سعی کرده تا در مسایل بنیادین غور کند، مثلا او کار خود را با سعی در جهت توضیح اینکه الاهیات چیست، آغاز می‌کند. اگر کسـی احسـاس کند که برای یک عالم الاهیات اتخاذ این موضع اتخـاذ موضعی منفی اسـت، با ملاحظه آموزه مثبـت او مبنی بر اینکه الاهیات کوشـشـی عقلانی است برای اینکه داده‌های حاصل از انکشـاف الهی را برای مقاصد انسانی در یک هیات تالیفی متحد سازیم، شگفت‌زده می‌شود.

فریدریش شـلایرماخر متفکر بعدی است که در این مجموعه به آرای او پرداخته می‌شـود. در مقدمه این کتاب آمده است: «به ندرت موضوع‌هایی از قبیل تعلیم و تربیت دینی، نگرش مسیحیت به ادیان دیگر و ساختار الاهیات به‌عنوان رشته‌ای آموزشی یا اعتقاد به رستاخیز مسیح پیدا می‌شود که شلایرماخر در مورد آن مطالبی نافذ و متناسب با زمان ما ننوشته باشد. انسان با خواندن مکرر آثارش دایما از ظرافت و بصیرت نفس او به وجد می‌آید.» شلایرماخر با دین طبیعی مخالف است. او معتقد است دین اگر بخواهد وجود داشته باشد باید اجتماعی باشـد و برای تبلیغ آن کلیسـا را قبول دارد اما نه کلیسای فاسد را؛ کلیسایی که دوستی اصیل و تعاون را بین اعضای آن تشویق می‌کند. شلایرماخر می‌خواست با بیان اندیشه‌هایش به بسیاری از مشکلاتی که در زمان او در برابر دین قرار داشت، پاسخ گوید. نخست اینکه دین از فلسفه و علوم جدا و اساس دین تجربه شخصی شد. دوم اینکه مرکز و اسـاس دین از کتاب مقدس به قلب انسان مومن منتقل شد و نقد کتاب مقدس نه‌تنها به دین آسیبی نمی‌رساند بلکه باعث می‌شود که ما پیام کتاب مقدس را روشـن‌تر درک کنیم. سوم اینکه سایر ادیان نیز برای مسیحیت مشکلی ایجاد نمی‌کنند چون در آنها هم احساس حضور خدا وجود دارد.

در کتاب لودویک ویتگنشـتاین هم به تشـریح آرای او درباره فلسفه و اخلاق و مفاهیم ارزشی به‌طور خلاصه، نقش زبان در فلسفه ویتگنشتاین و نظریه تصویر معنا پرداخته شده است. ویتگنشتاین فلسفه را نه مجموعه‌ای از آموزه‌ها بلکه یک فعالیت می‌داند. از نظر وی مسایل فلسـفه را می‌توان با رسیدن به فهمی درست از اینکه زبان چگونه کار می‌کند، حل کرد و برای تحقق این هدف از نظریه تصویر معنا استفاده می‌کند. او به‌نوعی هم‌ارزی میان ساختار جهان و زبان قایل است و به این‌ترتیب راهی به‌سوی یافتن جایگاه اخلاق و دین خارج از علوم طبیعی می‌گشاید. تفکر متقدم او، معنا به منزله محکی معین، نظریه تصویری، مصـداق و مدلول، ثوابت منطقی، پوزیتیویسـم منطقی، رد ما بعدالطبیعه، الاهیات و ابطال و مساله تعالی مسایلی هستند که در بخش معرفی تفکر ویتگنشتاین مورد بررسی قرار گرفته‌اند. کتاب رودلف بولتمان پنجمین اثر از مجموعه فوق اسـت که در آن مقوله دین در عصر جدید تبیین می‌شـود. بولتمان از جمله اندیشمندانی است که در حوزه دین درباره مباحثی همچون اسطوره‌زدایی، عهد جدید، نقد صورت، ریاست‌ها و قوا، تاریخ و هستی‌شناسی، ادبیات قدیم و جدید به مطالعه پرداخته است. در این کتاب زندگی، زمینه‌های فکری و تفکرات او در زمینه اسطوره، خدا، عیسی و انجیل نقد و بررسی می‌شود.

اما در چنین مجموعه‌ای هایدگر چه کار می‌کند؟ این سـؤالی اسـت که جان مک‌کواری نویسـندهٔ کتاب مارتین هایدگر نیز در مقدمه خود مطرح می‌کند، زیرا گنجاندن نام هایدگر در مجموعه کتاب‌هایی که به بحث از «پدیدآورندگان خداشناسی یا کلام معاصر» اختصاص دارد کمی عجیب به نظر می‌رسد. هایدگر خداشناس یا متکلم نیسـت بلکه فیلسوف است و اغلب فیلسوفی کاملاً سکولار یا غیردینی محسـوب می‌شود. ولی مک‌کواری معتقد است بدون قدری آشـنایی با تفکر هایدگر بعید اسـت کسی بتواند امیدوار به پیشرفت در فهم خداشناسی معاصر باشد. نفوذ هایدگر در همه جا مشهود است: در اسطوره‌زدایی و هرمنوتیک، در آموزه‌های فلسفی درباره انسـان، در نظریه‌های مربوط به وحی، در بحث درباره خدا و غیره. بنابراین، او گرچه خود خداشناس نیست پدیدآورنده مباحث خداشناسی یا علم کلام است، به همان‌نحو که افلاطون و ارسطو و کانت پدیدآورنده مباحث خداشناسی بوده‌اند.

جدول ۲۰۲۰ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱ - مرکـز آمـوزش علـوم دینـی - کاغذ کپی ۲ - مرهـم - کتابی از صادق هدایت - دعای زیر لب ۳ - خاخـام - دردمندی - ضد یکدیگر ۴ - رودی در همدان - مقر حکومت مارشـال پتن - طوقه فولادی چرخ خـودرو ۵ - افزونی برنج پس از پخته‌شـدن - رقیبان - بزرگ‌ترین مسـجد ایران که در شیراز واقع است ۶ - مزدور - زمین خشک و بی‌آب‌وعلف - چای خارجی ۷ - نامی دخترانه - از درختان جنگلی شمال ایـران - اتصال و ارتباط ۸ - پرچم - ایالتی در آمریکا - شـب زنده‌داری ۹ - شریک - جیره غذای روزانه - پارچه ۱۰ - شخص - ناگزیر - در کبد تولید می‌شود ۱۱ - وسیله کمک حرکتی کودکان نوپا - کارآمدترین شبکه حمل‌ونقل عمومی - لبریز ۱۲ - مطالعه اجمالی - اعزام - تغییردادن جریان هوا ۱۳ - صبور و بردبار - آگهی تلویزیونی - همراه تب ۱۴ - لیکن - برشته‌شده و سوخاری - تکیه‌کردن ۱۵ - بخش معرفی عناوین و موضوعات کتاب - آنکه به دیگری امر و نهی می‌کند.

عمودی:

۱ - پیام آور مهر و دوستی - F-۲ - ورزشگاه مشهور انگلستان - دهمین سوره قرآن - شال کمر درویشان ۳ - مفصـل بیـن ران و سـاق - قاعده‌ها و اصل‌های پذیرفته شـده - نمای سـاختمان ۴ - ضربه سر در فوتبال - امیدوارکردن - شـاعر ایرانی قرن ششم ۵ - پیشرفت - لاغر و نحیف - نمایشنامه نویس ایرلندی ۶ - از زنان اساطیری یونان - در بیان علت به کار می‌رود - ورزش گوی و اسب ۷ - اثر ماکسیم گورکی - ترکیب شـیمیایی بلوری که در لحیم کاری مصرف می‌شود - لنگه بار ۸ - سبز تیره - از پرسنل کادر درمانی - کشیک، نگهبانی ۹ - همه چیـز را جمع می‌بندد - از خواهران برونته - گروهی از گیاهان علفی چندسـاله از خانواده گندمیـان ۱۰ - کارگروه - ماشـینی که کارهایی را به طور خودکار انجام می‌دهد - زیور و زینت ۱۱ - اسلحه کمری - سازمان کشـورهای صادرکننده نفت - از آثار مشهور گوته آلمانی ۱۲ - با شدت و فوریت - شهری در کردستان - خاندان ۱۳ - گلن‌گدن - از هفت قلم آرایش قدیـم - مخترع پیل الکتریکی ۱۴ - مقابـل آوردن - بی کس - نوعی شیشه مقاوم در برابر گرما ۱۵ - عود - رمانی از نسرین ثامنی، بانوی نویسنده ادبیات عامه‌پسند.

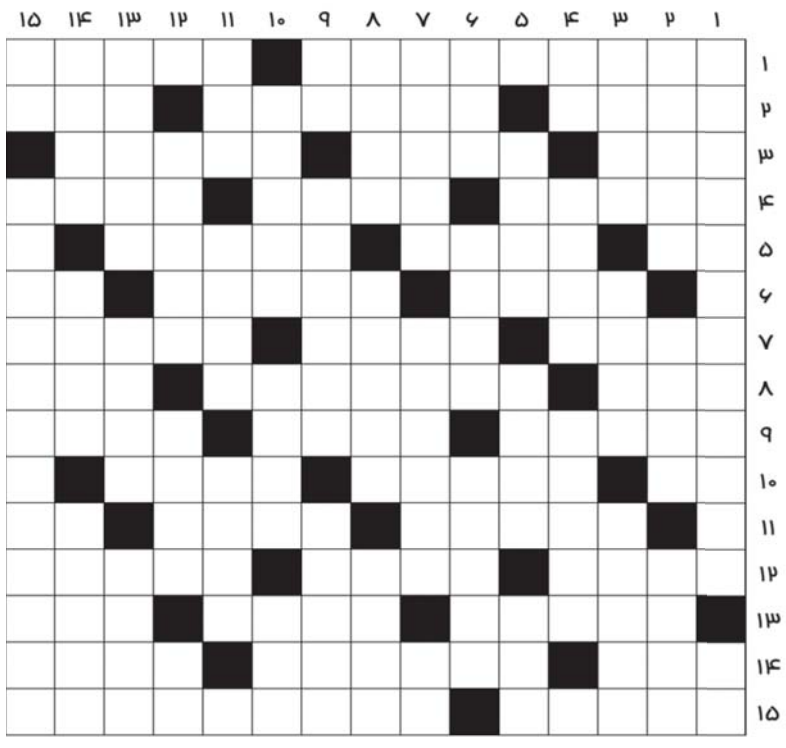

حل سودوکو سخت

۱	۲	۶	۵	۷	۳	۴	۸	۹
۵	۳	۷	۴	۹	۸	۲	۶	۱
۹	۴	۸	۲	۱	۶	۳	۵	۷
۶	۵	۲	۱	۸	۹	۷	۴	۳
۳	۸	۱	۶	۴	۷	۹	۲	۵
۴	۷	۹	۳	۵	۲	۶	۱	۸
۲	۱	۳	۷	۶	۵	۸	۹	۴
۸	۶	۴	۹	۳	۱	۵	۷	۲
۷	۹	۵	۸	۲	۴	۱	۳	۶

حل سودوکو ۱۰۱۶

۴	۵	۹	۳	۸	۶	۱	۷	۲
۶	۳	۱	۷	۲	۵	۹	۸	۴
۲	۷	۸	۴	۹	۱	۶	۳	۵
۷	۱	۳	۵	۴	۲	۸	۹	۶
۸	۴	۵	۱	۶	۹	۷	۲	۳
۹	۲	۶	۸	۳	۷	۵	۴	۱
۳	۹	۲	۶	۱	۸	۴	۵	۷
۱	۸	۷	۲	۵	۴	۳	۶	۹
۵	۶	۴	۹	۷	۳	۲	۱	۸

جدول ۲۰۱۹

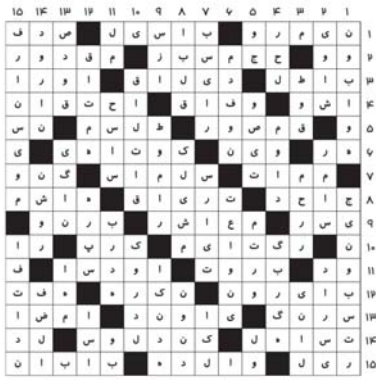

سودوکو سخت ۱۰۱۷

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

۵				۷				۱
۱	۷			۴			۹	
					۵			۳
	۶				۹	۳		
		۹			۷		۲	۴
۴		۲						۹
۶	۸					۱		۷
					۶		۴	۸
			۱	۳	۸			

سودوکو ۱۰۱۷

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

۵			۲				۷	۸
						۵	۱	۴
	۸	۷				۹		
				۶		۴		
۷				۳			۹	۱
	۶							۲
	۹	۳	۴					
		۵	۶		۹			۳
	۲				۵	۷	۸	